

۲۱ آذر، روز کشتار مردم آذربایجان

بهرام رحمانی

bamdadpress@swipnet.se

۲۱ آذر، ۱۳۲۵، روزی است که ارتش سرکوبگر حکومت سلطنتی، با حمایت ایالات متحده آمریکا، به آذربایجان که از «خودمختاری» نسبی برخوردار بود یورش برد و دست به کشتار مردم آزادی خواه و به ویژه اعضا و خانواده فرقه دموکرات دست زد. از آن تاریخ، این روز خونین از سوی حکومت سلطنتی، روز «نجات» آذربایجان نام گذاری شد. حاکمان دیکتاتور سرمایه و تاریخ نویسان شان همواره تاریخ را در راستای منافع خود و حاکمیت شان تحریف می کنند. به همین دلیل حکومت سلطنتی، کلیه روزهایی را که برای مردم ایران، روزهای سیاهی به شمار می آید، روزهایی تابناک نامیدند. به طور مثال روز ۲۸ مرداد که سازمان «سیا» کودتای خونینی را در ایران سازمان داد و محمدرضا پهلوی را به سلطنت باز گرداند، در تاریخ روز «اتحاد شاه و مردم» ثبت کردند. در حالی که روز ۲۸ مرداد، روز اتحاد چاقوکشان و چماقدارانی نظیر شعبان بی مخ ها، ژنرال های خونخوار مانند زاهدی و ماموران سیا و خانواده پهلوی است.

رهبران جنبش آذربایجان، با تجاربی که در مبارزه آزادی خواهی دوره مشروطیت کسب کرده بودند و سیر تحولات انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شوروی نیز که بر روی این جنبش تاثیر به سزایی گذاشته بود، توانست زودتر از نقاط دیگر ایران، پرچم آزادی خواهی را برای گسترش و تقویت آزادی در سراسر ایران برافرازد. در همان روزهای سقوط دیکتاتوری رضاشاه، بسیاری از سران ارتش، روحانیون، روسای ادارات، مالکین بزرگ و دیگر عوامل حکومت که در سرکوب و کشتار مردم نقش مستقیم داشتند، از آذربایجان فراری شدند.

رضا شاه (میر پنج) ارتش و ژاندارمری را به فرماندهی ژنرال آمریکایی به نام شوارتسکف، روانه شهرهای اصفهان، خوزستان، گیلان، مازندران و تهران کرد تا جنبش کارگری و سوسیالیستی را در این مناطق سرکوب کنند. نیروهای نظامی بر این شهرها تسلط پیدا کردند. اما رضا شاه نتوانست این لشکرکشی را به آذربایجان تحمیل نماید و آزادی خواهان شهرهای آذربایجان، از جمله تبریز، اردبیل، خوی و مراغه، در مقابل یورش حکومت مقاومت کردند. طرفداران شاهزاده های قاجار در آذربایجان، روحانیون، فئودال ها و زمینداران که در دهه ۱۳۲۰، بعد از فروپاشی حکومت رضاخان میرپنج جانی و دیکتاتور، تلاش می کردند که به استثمار و ستم خود علیه کارگران شهری و روستائیان فقیر ادامه دهند، ولی با اعتراض و مبارزه مردم محروم و کارگران شهری روبه رو شدند.

رضا شاه، تمام نیروی خود را به کار گرفت تا همه نیروهای آزادی خواه، جنبش های مترقی و جنبش کارگری و سوسیالیستی و به ویژه جنبش مردم آذربایجان را قلع و قمع سازد. او در جنایات خود تا آن جا پیش رفت که تکلم به زبان ترکی آذری را نیز اکیدا ممنوع کرد. به عنوان مثال عبدالله مستوفی که در سال ۱۹۱۳ استاندار و والی رضا شاه در آذربایجان بود در سرکوب مردم آذربایجان، به هر جنایتی متوسل شد. محسنی رییس فرهنگستان آذربایجان می گفت: «هر کس که ترکی حرف می زند، افسار الاغ به سر او بزنید و او را به آخور ببندید». (گذشته چراغ راه آینده، ص ۲۴۰) عبدالله مستوفی می نویسد: «من سه سال در آذربایجان شرقی و غربی استاندار بودم و غیر از خلخال تمام شهرهای و قصبات آن را دیده ام. من مثل یک نفر شناس می گویم با این که اهالی آذربایجان ترکی بلقور می کنند، روح ایرانیت آن ها را هیچکس از اهالی سایر قسمت های کشور ما ندارد... زبان ترکی که در ایران رایج است جز لهجه ای که عوام بعضی از نقاط به آن تکلم می کنند، چیزی نیست و چون زبان درشت و ناهموار است فارس ها بلقور کردن را به جای حرف زدن مصطلح کرده و به جای آن که

بگویند ترکی حرف می‌زنند، می‌گویند ترکی بلقور می‌کند». (عبدالله مستوفی، شرح زندگی من، ص ۴۰۹) چنین نگرش به مردمی که با زبان دیگری احساسات و عواطف انسانی خود را بیان می‌کنند غیر از نگرش فاشیستی چیز دیگری نمی‌تواند باشد. مسئله مهم برخورد غیرانسانی با مردمی است که به هر دلیل به زبان دیگری حرف می‌زنند. کاش جهان انسانی طوری بود که مردم به یک و یا چند زبان بین‌المللی حرف می‌زدند و به راحتی با همدیگر ارتباط برقرار می‌کردند. چنین شرایطی به رشد فرهنگ انسانی جهانشمول، کمک شایانی می‌رساند. اما متأسفانه چنین نیست و زبان‌های گوناگون بدون اراده و خواست افراد و جنبشی وجود دارد. برتری طلبی و عظمت‌طلبی زبانی به زبان دیگر، به رشد و گسترش تبعیض و نژادپرستی و نهایتاً به کشمکش و جنگ داخلی منجر می‌گردد. انسان‌ها به هر زبانی سخن بگویند برابر هستند. بی‌جهت نیست که رضا شاه علاقه فراوانی به نازیسم و شخص هیتلر داشت. به همین دلیل در جنگ جهانی دوم در کنار هیتلر قرار گرفت. پس از شکست نازیسم، نیروهای متفقین - انگلستان، شوروی و آمریکا - وارد ایران شدند، رضا شاه را دستگیر کردند و به جزیره موریس به تبعید فرستادند و پسرش محمدرضا شاه را به جای او نشاندهند.

سیاست‌های محمدرضا شاه تفاوت‌چندانی با پدرش نداشت. چرا که او نیز به سرکوب آزادی‌های مردم و ستم‌بر «ملیت»‌های دیگر ایران را تشدید نمود. اما پایگاه اجتماعی جنبش آذربایجان، سبب شد که حکومت مرکزی به ناچار با رهبران این جنبش قدرتمند، بر سر میز مذاکره بنشینند.

با نگاهی به تاریخچه جنبش آذربایجان در می‌یابیم که رهبران و فعالین این جنبش، تلاش شبانه‌روزی کرده‌اند تا مردم، به آزادی و رفاه برسند. فرقه دموکرات آذربایجان در تاریخ ۱۲ شهریور ۱۳۲۴، اعلام موجودیت کرد و بیانیه اعلام موجودیت خود را به دو زبان فارسی و آذربایجانی منتشر ساخت.

فرقه دموکرات پس از انتصاب حکیمی به نخست‌وزیری، طی بیانیه‌ای با قلم جعفر پیشه‌وری، که در روزنامه آذربایجان، چاپ گردید، مطالبات مردم آذربایجان را به شرح زیر بر شمرد:

۱ - انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی در تمام ایران شروع شود.
۲ - اکثریت مرتجع مجلس را قانع نمایند قانون تحریم انتخابات را که زیر پا گذاشتن علنی قانون اساسی است، لغو کند.

۳ - مطالبات آزادی‌خواهان آذربایجان را عملی نمایند.

۴ - کلوب آزادی‌خواهان و اتحادیه‌های کارگران را باز نمایند.

۵ - حکومت نظامی منحل شود.

۶ - شرم‌آورین ژاندارمری از ده‌هائین رفع شود». (روزنامه آذربایجان، شماره ۴۱، مورخه ۸ - ۸ - ۱۳۲۴) در میتینگ نیز اعلام کردند: «مردم آذربایجان قانون اساسی را زنده خواهند کرد، و انجمن‌های ایالتی و ولایتی و خودمختاری را تشکیل خواهند داد و در عمل بر خلاف اکاذیب دشمنان نشان خواهند داد که طرفدار جدی استقلال ایران هستند و هیچ وقت تجزیه آذربایجان را نخواسته‌اند و نخواهند خواست». (روزنامه آذربایجان، شماره

۵۹، مورخه ۲۹ - ۸ - ۱۳۲۴)

شایان ذکر است که بیات، نخست‌وزیر سابق و بهنام نماینده تام‌الاختیار حکومت و استاندار آذربایجان، با هیات آذربایجان مذاکره کرده بودند. در این مذاکره از سوی مردم آذربایجان، جعفر پیشه‌وری، میرزا علی شبستری، فریدون ابراهیمی و شاعر معروف محمد بی‌ریا، شرکت داشتند. اما هنگامی که حکیمی به نخست‌وزیری انتصاب شد، همه راه‌ها را بر روی هیات آذربایجان بست. از جمله بانک ملی، از صدور حواله به تبریز و شهرهای آذربایجان خودداری کرد. از سوی دیگر ارتش به سمت تبریز حرکت نمود. علی‌رغم همه این مسائل جعفر پیشه‌وری مسئولین امور آذربایجان را معرفی کرد. این مسئله بیش از پیش موجب مخالفت شدید حکومت مرکزی قرار گرفت.

سرانجام کابینه حکیمی سقوط کرد و قوام‌السلطنه نخست‌وزیر شد. قوام با نمایندگان آذربایجان به توافق رسید و

توافقات را به شرح زیر اعلام کرد:

اختیاراتی که در قانون مصوب ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ قمری به موجب اصل تصویب شده، در آذربایجان به طور ذیل تصریح و تایید می‌شود:

۱- روسای کشاورزی و بارزگانی و پیشه و هنر و حمل و نقل و فرهنگ و بهداری و شهربانی و دوایر دولتی و دادرسی و دادستانی و ناظر به وسیله انجمن‌های ایالتی و ولایتی انتخاب و مطابق مقررات احکام رسمی آن‌ها از طرف دولت صادر خواهد شد.

۲- تعیین استاندار با جلب نظر انجمن‌های ایالتی با دولت خواهد بود و نصب فرماندهان قوای نظامی و ژاندارمری از طرف دولت به عمل خواهد آمد.

۳- زبان رسمی آذربایجان مانند سایر نواحی کشور ایران فارسی می‌باشد و کارهای دفاتر اداره‌های محلی و کارهای دوائر دادگستری به زبان‌های فارسی و آذربایجانی (ترکی) صورت می‌گیرد، اما تدریس در پنج کلاس به زبان آذربایجانی صورت می‌گیرد.

۴- هنگام تعیین عایدات مالیاتی و اعتبارات بودجه کشور، دولت در باره آذربایجان صورت بهبود آبادی و عمران شهرها و اصلاح کارهای فرهنگی، بهداری، و غیره را در نظر خواهد گرفت.

۵- فعالیت سازمان‌های دموکراتیک در آذربایجان و اتحادیه‌ها و غیره مانند سایر نقاط کشور است.

۶- نسبت به اهالی و کارکنان دموکراسی آذربایجان برای شرکت آن‌ها در نهضت دموکراتیک مانند گذشته تزییقات به عمل نخواهد آمد.

۷- با افزایش نمایندگان آذربایجان به تناسب جمعیت حقیقی آن ایالت موافقت حاصل است و در بدو تشکیل دوره پانزدهم تقنینیه پیشنهاد لازم در این باب به مجلس تقدیم خواهد شد که پس از تصویب کسری عده برای همان دوره انتخاب شود. (داد، شماره ۷۲۰، مورخه ۳-۲-۱۳۲۵، نخست وزیر قوام السلطنه)

پس از موافقت نامه قوام-پیشهوری، اوضاع کمی آرام به نظر می‌رسید. اما شاه به ارتش دستور می‌دهد که به آذربایجان حمله می‌کند. در نتیجه نیروهای مسلح، حمله خود را به آذربایجان آغاز می‌کنند و هر آنچه که سر راهشان بود نابود می‌سازند. نیروهای فرقه دموکرات، عقب نشینی می‌کنند و ارتش همچنان به پیشروی و کشتار خود ادامه می‌دهد. ارتش شهرها و دهات و قصبه‌ها را یکی پس از دیگری به تسخیر در می‌آورد و هزاران انسان را به قتل می‌رساند. شاه و طرفدارانش به «فتوحات» و «غنایم جنگی؟!»، شان افتخار می‌کند. مرکز ستاد فرقه دموکرات که در بلندی‌های قافلان کوه قرار داشت پس از قدری مقاومت سقوط می‌کند. در چنین شرایطی پیشهوری رهبر فرقه دموکرات، همراه با تعدادی از رهبران جنبش آذربایجان مجبور می‌گردد که به باکو برود. در آن‌جا نیز حکومت شوروی هرگز روی خوشی به پیشهوری نشان نداد.

حکومت دیکتاتوری سلطنتی همین کشتار را نیز با شدت بیش‌تری بر علیه مردم کرد و جمهوری مهاباد انجام داد و قاضی محمد رهبر حزب دموکرات کردستان و دیگر رهبران جنبش کرد را، با وجود این که خود را تسلیم حکومت کرده بودند، به شیوه وحشیانه‌ای بر در دروازه‌های مهاباد، به دار آویخت. رهبران جنبش کردستان، هر چند که گرایش قوی ناسیونالیستی داشتند اما هرگز قصد جدایی از ایران را نداشتند.

در بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در یک صد سال اخیر، در کتابی تحت عنوان «ایران در قرن بیستم» در رابطه با حمله ارتش به آذربایجان، چنین آمده است: «... قوام، پس از آن که موافقتنامه سازش با پیشهوری را به آگاهی عموم رساند و برگزاری انتخابات مجلس پانزدهم را اعلام کرد، تضمین آزاد رای‌گیری را برای اعزام نیروهای نظامی به استان، آشفستگی را بهانه قرار داد. ارتش در ۲۲ نوامبر ۱۹۴۶ اختیار زنجان را در دست گرفت و در ۱۲ دسامبر بدون برخورد با مقاومت قابل ملاحظه‌ای وارد تبریز شد، اما ۵۰۰ نفر را به قتل رساند. اغلب رهبران جدایی طلب به شوروی گریختند. پس از نابود کردن جنبش تجزیه طلبی، هیچ‌گونه اقدام قطعی برای بهبود وضع استان و کاستن از بغض و کینه اهالی آن به عمل

نیامد». (ایران در قرن بیستم، ژان پیردیگار، برنارهور کاد و یان ریشار، برگردان عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی، نشر البرز، چاپ دوم ۱۳۷۸، ص ۱۳۵)

همچنین «کردستان سه روز پس از تبریز به تصرف ارتش درآمد. رهبران جمهوری مهاباد، از قاضی محمد رییس جمهور و برادر و پسر عموهایش که امید به عفو مقامات داشتند، پس از تسلیم بدون نبرد، در مارس ۱۹۴۷، به چوبه دار سپرده شدند. رفتاری که با این دو استان شد در مقایسه با عفو عمومی به کلیه شورشیان جنوب که به نظر می‌رسید با قوام تبانی کرده بودند، بسیار شدید بود». (همان منبع، ص ۱۳۵)

مجله دنیا نیز به نقل از ویلیام دوگلاس قاضی آمریکایی که پس از تسخیر آذربایجان، به تبریز رفته بود، نوشت: «ارتش ایران، ارتش رهایی‌بخش در مسیر خود آثار خشونت بر جای گذاشت. ریش دهقانان را آتش زدند. به ناموس زنان و دختران آنان تجاوز کردند، اموال خانه‌ها را به غارت بردند، دام‌ها را دزدیدند. ارتش از زیر هر گونه کنترل در رفت. رسالتش نجات دادن بود، ولی به غارت مردم غیرنظامی پرداخت و کشته‌ها و ویرانی‌ها پشت سر نهاد. زندان‌ها مملو از آذربایجانی‌های بی‌گناه است، چوب‌های دار و اعدام فراوان است. با ناسیونالیست‌ها نیز بد رفتاری می‌شود. دهقانان بیچاره را که برای دموکرات‌ها ابراز علاقه کرده بودند، در معرض توهین قرار دادند. یک دهقان پیر آذربایجانی به ما چنین گفت: مال و حیثیت ما را پایمال کردند، آثار این حوادث جگرسوز هرگز از خاطره آذربایجانی‌ها زدوده نخواهد شد». (مجله دنیا، آبان ۱۳۵۴، ص ۲۰)

هنگامی که در روز ۲۲ آذر، قتل عام اعضای فرقه دموکرات آغاز شد، روزنامه نبرد امروز نوشت: «... آقای قوام السلطنه رسماً اظهار داشت که از این فرستادن قوا جز استقلال ایران و مخصوصاً حفظ آزادی انتخابات منظوری ندارد». (نبرد امروز به جای جبهه، جمعه ۲۲ آذر ۱۳۲۵)

بعد از کشتار مردم آذربایجان، سردبیران روزنامه‌ها و نویسندگان راست، فتودال‌ها، امام جمعه‌ها و سیاستمداران شونیست‌های شناخته شده، نظیر کریم سنجابی، احمد زنگنه، بهبهانی، حاج میرزا عبدالله تهرانی، امام جمعه تهران، شیخ علی مدرس و... عریضه تشکرآمیز به «اعلیحضرت همایونی» نوشتند. از جمله علمای تهران متن زیر را به شاه فرستادند: «در این موقع که بشارت فتح و پیروزی ارتش شاهنشاهی در آذربایجان رسید عموم دعاگویان و قاطبه مسلمین تشکرات صمیمانه خود را از اقدامات و فداکاری‌های ارتش شاهنشاهی در راه حفظ مملکت و دیانت اسلام و رفاهیت اهالی آن سامان تقدیم و سعادت و عظمت اعلیحضرت همایونی و کشور شاهنشاهی را از خداوند متعال مسئلت داریم...»: (سالنامه پارس، سال ۲۶، ص ۱۳۵ و ۱۳۶)

اختناق و سرکوب‌های سیاسی حکومت شاه هیچ حد و مرزی نداشت و از هیچ اصولی تبعیت نمی‌کرد. خصومت و دشمنی شاه با گرایش چپ و سوسیالیستی جامعه بی‌نهایت بود. به همین دلیل هنگامی که جعفر پیشه‌وری و زین‌العابدین خوئی، نمایندگان اول و دوم آذربایجان، در مجلس شورای ملی بودند، در تصویب اعتبارنامه نمایندگان به مجلس راه داده نشدند.

عوامل حکومت در تبلیغات خود علیه جنبش آذربایجان، ادعا می‌کردند که رهبران این جنبش «تجزیه طلب» هستند و «تمامیت ارضی کشور» را به خطر انداخته‌اند. اساساً شعارهایی نظیر «تجزیه طلبی» و «حفظ تمامیت ارضی» شعارهایی ارتجاعی حاکمان دیکتاتور است تا با این بهانه قوانینی را به تصویب برسانند و هر موقع خواستند دست به کشتار و سرکوب مردم تحت ستم و حق طلب بزنند. می‌گفتند که رهبران جنبش آذربایجان، با تحریک شوروی دست به شورش می‌زنند و قصد دارند آذربایجان را از ایران جدا کنند. این ادعا واقعیت نداشت و تنها برای زمینه‌سازی برای سرکوب جنبش آذربایجان به کار گرفته می‌شد. اولاً در حکومت و ارتش شوروی، چیزی از خصلت انترناسیونالیستی و سوسیالیستی باقی نمانده بود. آزادی خواهان و سوسیالیست‌ها و کارگران و زحمتکش‌های ایران، به ویژه آذربایجان با اتکا به نیروی خودشان مبارزه می‌کردند. انقلاب عظیم کارگران و سوسیالیست‌های شوروی که در سال ۱۹۱۷ به وقوع پیوست، تاثیر سیاسی و اجتماعی آن، کل جهان را تکان داد اما از سال‌های ۱۹۲۴، به بعد به خصوص پس از مرگ لنین، جناح راست حزب کمونیست شوروی، به رهبری

استالین، به قدرت رسید؛ مانع از آن شد که انقلاب سوسیالیستی در جهت لغو کار مزدی و مالکیت خصوصی و تقویت جنبش بین‌المللی کارگران تعمیق و گسترش یابد. در نتیجه این تبلیغات که مردم آذربایجان، با تحریک حکومت شوروی، دست به اعتراض زد، ادعایی کاذب و به دور از واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی آذربایجان بود. از سوی دیگر حزب توده هم، به دنبال بند و بست‌های خود با حکومت مرکزی و حکومت شوروی بود و همواره سیاست‌های خود را با پیشرفت روابط اقتصادی و سیاسی حکومت شوروی و حکومت مرکزی ایران تنظیم می‌کرد. مهم‌تر از همه، این حزب در میان مردم آذربایجان، خوش نام نبود. به همین دلیل هنگامی که جنبش آذربایجان اوج گرفت، حزب توده تشکیلات آذربایجان خود را منحل ساخت تا بتواند سیاست‌های توطئه‌گرایانه خود را در این جنبش، در پوشش دیگری پیش ببرد.

شکی نیست که جنبش آذربایجان و فعالین آن اشکالات زیاد داشتند. هر چند که این جنبش رهبران سوسیالیست و کمونیست آگاه و با تجربه‌ای چون جعفر پیش‌وری داشت. اما آنان در مدت کوتاهی مطالبات مترقی و مساوات طلبانه و طبقاتی را به مرحله اجرا گذاشتند. سیاست شخصیت‌هایی چون پیشه‌وری و فرقه دموکرات این بود که نه تنها مردم آذربایجان، بلکه کل مردم ایران، از آزادی و برابری و رفاه برخوردار گردند و اگر این سیاست بر کشور غالب می‌شد مسلماً وضع اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و رشد و پیشرفت ایران صدها برابر بیش‌تر از این می‌بود و چه بسا رژیم‌مانند جمهوری اسلامی نمی‌توانست در ایران حاکم شود.

پیشه‌وری و هم‌فکرانش در جنبش آزادی‌خواهانه آذربایجان توانستند در ظرف یک سال کارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ارزنده‌ای انجام دهند. از جمله، ۳۲۵ دبستان و ۸۳ دبیرستان و دانشگاهی به نام دانشگاه آذربایجان ایجاد کردند. در دبستان‌ها دو زبان آذربایجانی و فارسی را تدریس نمودند. در تمام استان ۸ ساعت کار و یک روز تعطیلی در هفته را در کلیه کارخانه‌ها و کارگاه‌ها مقرر ساختند. قیمت اجناس مورد نیاز عمومی را به طور جدی تحت کنترل گرفتند و قیمت این کالاها را تا ۴۰ درصد پایین آوردند. قانون حداقل بیکاری و حداکثر ساعت کار را تصویب و بین کارفرمایان و کارگران قراردادهای دسته‌جمعی بسته شد. اغلب خیابان‌ها را اسفالت کردند و لوله‌کشی آب را آغاز نمودند و تبریز قبل از تهران دارای آب لوله‌کشی شد. اصلاحات ارضی را در آذربایجان عملی کردند که قریب ۲۵۰ هزار خانوار دهقانی صاحب زمین شدند و... اما این همه دستاوردهای مبارزه مردم آذربایجان، در اثر هجوم وحشیانه ارتش حکومت دیکتاتوری شاه نابود شد. حکومت سرمایه‌داری سلطنتی، از یک سو اختناق و ستم و استثمار شدید را در همه جای ایران حاکم ساخت و از سوی دیگر، با سرکوب کارگران، کمونیست‌ها، آزادی‌خواهان و مردم تحت ستم، زمینه را برای حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی هموار ساخت.

مسلم است که بعد از انقلاب مشروطیت، ابتدا کودتای رضا خان میرپنج، با سازمان‌دهی انگلستان و سپس کودتای ۲۸ مرداد پسرش محمد رضا شاه، با سازمان‌دهی آمریکا، مانع بزرگی بر سر راه رشد اقتصادی و سیاسی و فرهنگی ایران به وجود آورد؛ نیروهای مترقی، آزاداندیش، چپ و سوسیالیست را شدیداً سرکوب کردند؛ مساجد و امام‌زاده‌ها و خرافات ملی و مذهبی را با هزاران وزیر و وکیل و ژنرال و آخوند و در راس آن‌ها شخص شاه، رواج و گسترش دادند که سرانجام نتیجه عملکردهایشان به رژیم جمهوری اسلامی منتهی گردید. با توجه به همه این فاکتورها تاریخ حاکمیت خاندان پهلوی در ایران، تاریخی جز ستم و جنگ و خونریزی و کشتار نیست. سیاست تبعیض‌آمیز و فاشیستی و شوینستی رژیم شاه باعث عقب‌ماندگی اقتصادی و فرهنگی ایران است که با حاکمیت جمهوری اسلامی به اوج خود رسیده است.

امروز کسانی که رویای بازگرداندن سلطنت به ایران را در سر می‌پرورانند، از بازکردن تاریخ پهلوی، به شدت بر آشفته می‌شوند و در مقابل آن سرسختی از خود نشان می‌دهند تا بر چشم توده‌های مردم و به ویژه نیروی جوان خاک بپاشند. واقعیت‌های تاریخی، چراغ راه آینده است. بنابراین باید تاریخ را ورق زد و از شکست‌ها و پیروزی‌های آن تجربه کسب کرد. امروز در نزد اکثریت مردم ایران، ناسیونالیسم و مذهب کم‌رنگ شده است. نه

این که توده‌های مردم به لحاظ نظری به نقد این گرایش‌ات عقب مانده و خرافی سرمایه‌داری رسیده باشند بلکه عملاً در زندگی روزمره‌شان، ظلم و ستم و تبعیض غیرانسانی حکومت دیکتاتوری سلطنتی و اسلامی را با تمام وجودشان لمس کرده‌اند. به همین دلیل ساده است که مردم ایران، حکومت سلطنتی و اسلامی و یا مدل جدید «ملی-مذهبی» را نمی‌خواهند. مردم خاطره‌های فراوانی از کشتار، شکنجه و اعدام، از حکومت سلطنتی و جمهوری اسلامی دارند. این خاطره‌ها از طریق کتاب‌ها و مقالات نویسندگان، تاریخ‌نویسان و روزنامه‌نگاران حقیقت‌جو، مترقی و چپ نسل به نسل منتقل می‌گردد.

بنابراین طبیعی است که کارگران، زنان، جوانان، کمونیست‌ها و همه انسان‌های آزادی‌خواه، حکومت خودشان را بسازند. حکومتی که در آن از طریق شوراهایشان، در همه امور اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کشور، دخالت مستقیم داشته باشند. حکومتی که بدون قید و شرط حقوق یکسان و برابر را برای همه شهروندان کشور، بدون توجه به ملیت و زبان و جنسیت‌شان به رسمیت بشناسد و به حقوق و آزادی‌های فردی و جمعی احترام بگذارد.

۱۲ دسامبر ۲۰۰۱

